

نشست‌های علمی تخصصی پژوهشکده حج و زیارت

مطالعات راهبردی

(۱۰)

جامعه‌شناسی سیاسی سلفی‌گری در عراق

ارائه دهنده:

دکتر هادی معصومی زارع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دستگاه

تولید علم و پیشبرد آن، تنها به تدوین کتاب یا مقاله محدود نمی‌شود، بلکه بسیاری از قدم‌های مؤثر، در کرسی‌های آزاداندیشی و نشست‌های علمی برداشته می‌شود. از این رو پژوهشکده حج و زیارت - همسو با اهداف پژوهشی تعیین‌شده و تولید آثار متعدد و متنوع، در قالب کتاب، مقاله، نرم‌افزار و... - اقدام به برگزاری نشست‌های علمی با حضور نظریه‌پردازان و اندیشمندان عرصه حج و زیارت کرده است.

یکی از عرصه‌های مهم مطالعاتی در این مورد، مطالعات راهبردی است که به سیاست بین‌الملل، ژئواستراتژی، دیپلماسی و همکاری‌های بین‌المللی، اهداف و ساختارهای سازمانی، محیط‌کاوی راهبردی و بررسی مسائل در راستای تحقق مأموریت‌ها در عرصه حج و زیارت توجه ویژه‌ای دارد. مطالعه راهبردی به تبیین و تجویز یک رشته، راهبردها، الگوها و طرح‌های راهبردی می‌پردازد و به دنبال ایجاد زاویه دید و ایجاد نگاه‌های کلان برای مدیران، سیاست‌گذاران و کارشناسان است. مطالعات راهبردی، بر روش تعاملی و



گفت‌وگو محور مبتنی است و مطالعاتی کلان محسوب می‌شود. از این جهت با برگزاری نشست‌ها و میزگردهای علمی تناسب زیادی دارد.

در این نشست‌ها، آخرین نظریه‌پردازی‌ها در موضوع حج و زیارت مطرح و در حضور فرهیختگان حوزه و دانشگاه، روحانیون کاروان‌ها و نیز متخصصان این رشته، بررسی و تحلیل شده است. پژوهشکده حج و زیارت ضمن قدردانی از نظریه‌پردازان، نقادان و شرکت‌کنندگان در این نشست‌ها، به انتشار مباحث یاد شده در قالب کتابچه اقدام نموده، تا مورد استفاده علاقه‌مندان و دانش‌پژوهان این عرصه قرار گیرد و روزه‌ای برای اندیشه‌های نو و نظریه‌پردازی‌های جدید در این عرصه شود. امید است این زحمات مقبول حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام قرار گیرد.

معاونت پژوهش

پژوهشکده حج و زیارت



اهمیت و ضرورت موضوع^۱

در راستای اهمیت و ضرورت موضوع نشست، که بیانگر اهمیت شناخت کشور عراق است، توجه به نکات زیر ضروری می‌باشد:

۱. غفلت پژوهشی از ابعاد سیاسی و اجتماعی سلفی‌گری

پژوهشکده حج و زیارت در سال‌های گذشته، در مورد ابعاد کلامی وهابیت و سلفی‌گری، کتاب‌های زیادی تألیف کرده و پژوهش‌های ارزشمندی انجام داده است. این پژوهش‌ها از جمله اقدام‌های ضروری و مفیدی است که می‌تواند پشتوانه علمی و نظری قابل توجهی را ایجاد کند؛ اما افزون بر ابعاد کلامی سلفی‌گری، لازم است از جهت سیاسی و اجتماعی نیز بررسی شود.

۱. این متن، برگرفته از نشست علمی «جامعه‌شناسی سیاسی سلفی‌گری در عراق (سلفی‌گری بین غرب‌ستیزی و شیعه‌ستیزی؛ از القاعده تا داعش)» است که توسط دکتر هادی معصومی زارع، در تاریخ ۱۳۹۸/۱۱/۲ در پژوهشکده حج و زیارت ارائه و توسط دکتر شیخ محسن محمدی بازنویسی گردیده است.

مواجهه با سلفی‌گری و وهابیت از ساحت کلامی و اعتقادی عبور کرده است؛ زیرا آثار کلامی متعدد و متنوعی به شبهات آنها پاسخ داده‌اند و در این عرصه به اغنا و بسندگی دست یافته‌ایم و امروزه سطح چالش و مواجهه به ساحت اجتماعی و سیاسی رسیده است.

۲. گسترش سطح و عمق تعامل با عراق در بستر زیارت

بخش مهمی از کنشگری زیارت، در کشور عراق است. امروزه با تعطیلی عمره و تحولات سیاسی در عراق و سوریه، تمام ظرفیت زیارت در کشور عراق است. با توجه به زیارت اربعین و حضور میلیونی زائران ایرانی در عراق، شناخت تحولات این کشور اهمیت بیشتری می‌یابد.



کنشگری زیارت در بستر عراق دارای سطوح مختلفی است؛ از سطح کلان سیاسی که در مورد حذف روایت برای زائران اربعین است تا زائران ایرانی که در خانه‌های مردم عراق ساکن می‌شوند. به عبارت دیگر، در بستر زیارت سطح تعامل ما با عراق از سطح کلان (نظام سیاسی و حاکمیتی) تا خرد (تک‌تک افراد جامعه، مواجهه مستقیم با شهروندان) را در برمی‌گیرد.

امروزه زیارت عتبات تنها حضور در اماکن زیارتی و انجام آداب زیارت نیست، بلکه شامل ابعاد و سطوح گوناگون سیاسی و اجتماعی است.

با نگاهی دیگر می‌توان گفت سطح کنشگری، در عراق از سطح «مواجهه» با مردم و نظام سیاسی به سطح «مشارکت» با آنها ارتقا یافته است و ما نیز به یک کنشگر مستقل تبدیل شده‌ایم.



بخش قابل توجهی از زیارت اربعین در عراق، توسط ایرانی‌ها انجام می‌شود. موکب‌های متعدد ایرانی‌ها در ایام مختلف (به جز اربعین) در عراق برپا می‌شوند. همچنین ایران سهم مهمی در ساخت و سازها و توسعه عتبات مقدسه در عراق دارد.

بنابراین مردم ایران فقط «زائر» نیستند، بلکه «مجاور» یا «میزبان» هم هستند و در برخی موارد نقش «تولیت» را ایفا می‌کنند.

۳. تأثیر تحولات عراق بر سیاست‌های زیارتی ایران

با توجه به گستردگی و عمق تعامل‌های سیاسی و اجتماعی دو کشور، تحولات عراق بر ایران تأثیرگذار است؛ برای نمونه، اغتشاش و اعتراض خیابانی در عراق، موجب افزایش

قیمت دلار در ایران می‌شود. شهادت حاج قاسم سلیمانی در عراق، نمونه دیگری از این تعامل و اثرگذاری و اثرپذیری است.

افزون بر این اثرگذاری متقابل کلی، تحولات سیاسی و اجتماعی عراق بر موضوع زیارت نیز تأثیرگذار است. به هر حال، زیارت در این بستر انجام می‌شود. برای نمونه تحولات عراق به ویژه از جهت تأمین امنیت زائران، سبب می‌شود که سفر زائران ایرانی به عراق، کم یا زیاد شود یا به سفرهای هوایی محدود شود.

برای فهم بهتر این موضوع، به اعتراض‌ها و اغتشاش‌های اخیر عراق اشاره می‌کنیم که نه تنها به بغداد محدود نشد بلکه در نجف به کنسول‌گری جمهوری اسلامی ایران نیز کشیده شد. نجف، پایگاه شیعیان و شهر زیارتی است. وقتی اعتراض عراقی‌ها به صورت هجوم به کنسول‌گری ایران در نجف بروز می‌کند؛ یعنی تحولات سیاسی و اجتماعی عراق در مسائل و سیاست‌های زیارتی جمهوری اسلامی ایران، مهم و اثرگذار است و باید مورد توجه قرار گیرد.

۴. زیارت، عامل ورود ایران در رویارویی با سلفی‌گری عراق

جریان شیعه از مهم‌ترین جریان‌های سیاسی و اجتماعی در عراق است که سمپات



ما در کنشگری زیارتی در عراق است. از این‌رو تحولات این جریان، برای ما مهم و تأثیرگذار است.

یکی از وجوه شکل‌گیری و اوج سلفی‌گری در عراق، ماهیت ضدشیعی آن است. باید در نظر داشت مداخله نظامی جمهوری اسلامی ایران در عراق برای مقابله با سلفی‌گری از طریق زیارت بود؛ یعنی وقتی داعش به نزدیکی شهرهای زیارتی رسید، حساسیت ما دوچندان شد. بنابراین مؤلفه زیارت، فقط جنبه دینی، سیاسی و اجتماعی ندارد، بلکه به لحاظ امنیتی کنشگری ما در عراق نیز مؤثر است. سلفی‌گری در عراق از این جهت که غیریت هویتی ما در عراق است، در نوع مواجهه ما با مسائل عراق تأثیر می‌گذارد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا عملکرد جریان‌ها و گروه‌های شیعی در عراق در ایجاد و گسترش جریان سلفی‌گری این کشور و هویت ضدشیعی آن نقش داشته یا نه؟

۵. ضرورت محیط‌کاوی راهبردی

یکی از مباحث کلیدی در مطالعات راهبردی، محیط‌کاوی راهبردی است. از این‌رو باید در محیطی که در آن حضور داریم، با اطلاعات و شناخت کامل، اقداماتی انجام دهیم

و برای آن، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کنیم. عراق کشوری پرحاشیه است که از تنوع گروه‌ها و جریان‌ها برخوردار است و هنوز به ثبات کامل نرسیده است. از این رو لازم است محیط آن، برای برنامه‌ریزی و اقدامات جمهوری اسلامی ایران، پیوسته بررسی و تحلیل شود.

زیارت که مهم‌ترین و اصلی‌ترین اقدامات جمهوری اسلامی ایران در عراق است با شیعیان و مسائل آنها ارتباط گسترده‌ای دارد. از این جهت، باید مسائل مربوط به شیعیان و عراق مورد توجه و بررسی مسئولان حج و زیارت قرار بگیرد تا کنش زیارت در عراق به خوبی و بدون حاشیه برگزار شود.

تاریخچه و جایگاه سلفی‌گری در عراق

جریان سلفیه در عراق، اصیل و تأثیرگذار نیست و به جریان‌های عربی خارج از عراق وابسته بوده است.

برای درک گونه‌شناسی گروه‌های تروریستی و تکفیری در عراق از سال ۲۰۰۳ تاکنون، نیازمند آشنایی با ریشه‌های جریان سلفیه در این کشور هستیم. ماهیت و طبیعت ارتباط



بین اهل سنت عراق از یک‌سو و گروهک داعش از سوی دیگر، موضوعی است که باید ابعاد آن به خوبی مشخص شود تا بتوان به تحلیل درست دست یافت.

از دهه‌های گذشته تاکنون، برخی از نویسندگان اهل سنت عراق کوشیده‌اند که نشان دهند جریان سلفیه در این کشور، جریانی ساختارمند، منظم و متشکل است. هرچند آنها عراق را یکی از خاستگاه‌های جریان سلفیه می‌دانند، ولی تفاوت عمده‌ای که عراق سنی و عراق سلفی با بقیه کشورها مانند مصر، اردن، سوریه و سعودی دارد این است که قدمت جریان سلفیه در عراق، هیچ‌گاه به مرحلهٔ نظم، ساختار و نظریه‌پردازی نرسید و همواره جریانی منفرد با حرکت‌های کوچک بود که در عرصهٔ نظریه‌پردازی سلفیهٔ جهانی یا سازمان جهانی جهاد که با القاعده شروع شد، فعالیت می‌کردند و نقش و تحولی نداشتند.

ویژگی‌های اهل سنت عراق، سلفی‌ها را در این کشور متمایز می‌کند. آنها یا حنفی (در مناطق عربی) و یا شافعی (در مناطق کردی) و بسیار محدود حنبلی هستند (در مناطق جنوب).

با وجود اینکه عراق جزء خواسته‌های سلفیه بوده، اما همواره به عنوان یکی از دشمنان سرسخت جریان وهابیت است. چه شیعیان و چه اهل سنت، همواره مورد هجوم



جریان‌های وهابیت از سوی عربستان بوده‌اند. نظام سیاسی و اجتماعی عراق هیچ‌گاه به سلفی‌گری اجازه فعالیت و سازماندهی نداده است. هویت سکولار حزب بعث و نوع روابط آنها با عربستان در این مسئله نقش زیادی داشت. در نتیجه، عراق وارد شبکه‌سازی منظم جریان‌های سلفی در منطقه نشد.

با توجه به فراهم‌نبودن بستر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی فعالیت سلفی‌گری در عراق، گروه‌های سلفی به شکل محدود در عراق فعالیت داشتند.

در دهه ۶۰ میلادی از سوی «جماعت موحدون» اقداماتی انجام شد که به عنوان هسته اولیه جریان سلفی در عراق معاصر از آن یاد می‌شود که به آن «سلفیه علمی» یا «سلفیه سنتی» نیز می‌گفتند. آنها به اخوان المسلمین گرایش داشتند و به نوعی می‌توان آنها را سلفیه بی‌آزار دانست.

در دهه ۸۰ میلادی و زمان جنگ تحمیلی، سلفی‌ها به دلیل روابط نزدیک با صدام و سعودی توانستند جایگاه فعالیت خود را در عراق به دست آورند و فعالیت‌های آنها بیشتر شد. پس از پایان جنگ و اوایل دهه ۹۰ به دلیل تنش میان روابط عراق و آل سعود، فعالیت سلفی‌ها باز نبود و به «وهابی» معروف شدند. این نامگذاری به خاطر برخورد



شدید امنیتی با جریان سلفی در عراق در زمان صدام حسین بود.

در این میان، برخی نویسندگان اهل سنت مقایسه‌ای میان نحوه برخورد با جریان سلفیه با حزب الدعوه انجام دادند؛ اما شواهد نشان می‌داد، جز چند مورد اعدام، برخورد جدی با آنها صورت نگرفت.

حمله ایمانیه که در سال ۱۹۹۳ برای پوشش گذاشتن صدام بر ناکامی‌ها و شکست‌هایش انجام شد، زمینه‌گرایش به دین را در عراق - به ویژه در ارتش - افزایش داد که به نوعی در زمینه‌چینی برای سلفی‌گری در عراق تأثیر داشت.

در واقع، آشنایی اهل سنت عراق و جریان‌های سیاسی و مذهبی سنی به سال ۲۰۰۱ باز می‌گردد که «انصار الاسلام» به رهبری «ملا کریکار» شکل گرفت. این جنبش‌گرد سلفی در عراق، الهام‌بخش کردهای ایران هم بود و از همان ابتدای شکل‌گیری تا به امروز به عنوان جنبش مادر کردی برای جریان‌های سیاسی و دینی در کردستان ایران و عراق شناخته می‌شود.

از سال ۲۰۰۳ تحول جدیدی در عراق شکل گرفت و آن ورود عراق به ساحت جهانی جهاد، یعنی تکفیر وارداتی و سلفیه جهادی وارداتی است؛ آنجایی که گروه‌های خارجی،



به ویژه از اردن، عربستان، فلسطین و سوریه، وارد عراق می‌شوند و با شکل‌گیری سازمان توحید و جهاد و ورود «زرقاوی» آغاز می‌شود. بعدها جریان توحید و جهاد به «القاعده» تبدیل شده و سپس دولت اسلامی عراق و شام (داعش) شکل گرفت.

در نهایت، گروه‌های بومی و محلی تکفیری و سلفی در عراق شکل می‌گیرند. گروه‌هایی مانند جیش‌الاسلام، انصارالسنه، جیش‌المجاهدین و گردان‌هایی که غالباً در مبانی عقیدتی هم نظرند، در میان عشایر و بعضی شخصیت‌های سیاسی اهل سنت، شکل می‌گیرد.

به طور کلی می‌توان گرایش‌های جریان‌های سلفی معاصر در عراق را به پنج دسته تقسیم کرد:

۱. گروه‌های سنتی و علمی، مانند «جماعت موحدین» که در دهه ۶۰ میلادی تشکیل شدند؛ محمود المشهدانی، رئیس سابق پارلمان عراق، جزء نتیجه آن جریان است. نظر این گروه شبیه به اخوان بوده و در عراق هم حضور دارند.
۲. جریان سلفیه جامی: خاستگاه این جریان در عربستان سعودی بوده و وجه غالب آن، که در عراق اجرا شده، مسئله اطاعت از حاکم است. این گروه اعتقاد دارد که باید



از حاکم حمایت شود و خروج بر حاکم، حرام است. در تظاهراتی که علیه مالکی از سوی جریان اهل سنت در مناطق غرب عراق صورت گرفت، جریان جامی که منصوب به «شیخ امان الجامی» است، خروج علیه مالکی را تحریم کرد.

۳. سلفی جهادی محلی: این جریان در سال ۲۰۰۳ شکل گرفت؛ مانند جیش الاسلام، جیش المجاهدین و انصار السنه. رویکرد اصلی آنها ضد اشغالگری بود. البته در سال ۲۰۰۶-۲۰۰۷ با نیروهای نظامی پلیس و گروه‌های شبه‌نظامی شیعی - به خصوص جیش المهدی - درگیر شدند و با وجودی که مدعی بودند علیه شهروندان شیعی برنامه‌ای نداشتند، اما اقدام‌های تروریستی علیه آنها انجام دادند.

۴. جریان سلفی تکفیری وارداتی با حضور «ابومصعب الزرقاوی»: این شخص اردنی «جماعت توحید و جهاد» را در عراق ایجاد کرد و با بن‌لادن بیعت کرد. او مجلس شورای مجاهدین را نیز تشکیل داد، ولی به دلیل درگیری‌ها و اختلاف‌هایی که بین القاعده عراق و عشایر عراقی به وجود آمد، «ابوحزه المهاجر» و «ابوعمر البغدادی»، دولت اسلامی عراق (داع) و سپس دولت اسلامی عراق و شام (داعش) را تشکیل دادند.



۵. سلفیه بعثی؛ شاید این نمونه جدیدی در جریان‌های سلفی و ساختارسازی سلفیه در دوران معاصر باشد. این گروه را می‌توان نتیجه بخشی از جنبش ایمانی به وجود آمده در دوران رژیم صدام در سال ۱۹۹۳ برشمرد. در این فرایند، بعثی‌های متدین و سکولار با جریان القاعده و داعش متحد شدند و جریان سلفی بعثی را شکل دادند.

کردها و سلفی‌گری در عراق^۱

عراق به لحاظ مذهب به شیعه و سنی و از حیث قومیتی به کرد و عرب تقسیم می‌شود. جالب است بدانید در ابتدا تحولات مرتبط با سلفی‌گری در مناطق کردنشین پررنگ‌تر از مناطق عربی بود. کردها به دلیل خلع قدرت، بعد از حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ و نیز به دلیل رویکرد کاملاً لیبرال در اداره امور، نوعی شبه آزادی به دست آورده بودند که عامل جرعه‌های اول گرایش به سلفی‌گری، در کردستان عراق شد.

سلفی‌گری در عراق در قالب جریانی سلفی در دهه ۹۰ در کردستان شروع شد. برخی از کردها به همراه بن‌لادن و سازمان القاعده به افغانستان رفتند. هرچند در مناطق عربی^۲

۱. این بحث بیشتر بر عراق عربی متمرکز خواهد بود.

۲. منظور اعراب سنی مناطق غرب و شمال غرب عراق است.



افرادی به القاعده پیوستند، ولی همچنان مناطق کردنشین و کردها در کانون اصلی سلفی‌گری قرار دارند. البته این امر از دهه ۹۰ تا سال ۲۰۰۴ است.

با وجود این موارد، بحث بر سر جریان سلفی در سنیان عراق است؛ زیرا این جریان سلفی در بین کردهای عراقی به عرب‌های عراق نیز منتقل شد. این انتقال سبب شد جریان سلفی ضعیف به جریانی نیرومند و قدرتمند در بین اعراب عراقی تبدیل شود. این جریان ابتدا در قالب سازمان «التوحید» و بعد «القاعده» و سپس «داعش» بروز کرد. اکنون همین داعش به مسئله روز جهان اسلام تبدیل شده است.

کردها و سلفی‌گری در ایران

متأسفانه باید اعتراف کرد در آینده، ایران اسلامی نیز با جریانات سلفی در داخل مواجه خواهد بود؛ به طوری که مسئله کردستان از سیستان هم به دلایل متعددی که از حوصله این نوشتار خارج است، اهمیت بیشتری خواهد داشت. هنگامی که در مرقد امام خمینی علیه السلام انفجار رخ داد یا در مجلس عملیات تروریستی صورت گرفت، تصور این بود که متجاوزان بلوچ هستند، اما بر خلاف تصور، تمام هسته عمل‌کننده کردها بودند.



نکته حائز اهمیت اینکه درست در زمانی که ایران با داعش و القاعده در حال جنگ بود، کردهای ایرانی به نسبت جمعیتی که داشتند، به داعش و القاعده کمک قابل توجهی کردند. در مورد گرایش‌های سلفی‌گری در کردها پرسش‌هایی مطرح است که در این بحث نمی‌گنجد؛ مانند: علی‌رغم اینکه جمعیت کردها نسبت به بلوچ‌ها کمتر است و شافعی هستند، چرا نسبت به بلوچ‌ها عملیاتی‌تر هستند؟ اگر به این نکته توجه کنیم که التزام دینی کردها نسبت به بلوچ‌ها ضعیف‌تر است، این پرسش جدی‌تر می‌شود.^۱

همانطور که بیان شد تمرکز این بحث بر عراق عربی است، اما اشاره‌هایی هم به بحث کردستان عراق و جریان سلفی‌گری کردستان خواهد شد.

پیدایش و توسعه سلفی‌گری در عراق

برای فهم مسئله پیدایش و توسعه جریان سلفی‌گرایی در عراق (اعم از سلفی‌گرایی

۱. پیوستن به گروه‌های سلفی با خاستگاه دینی انجام می‌شود. به عبارت دیگر، پیوستن بسیاری از افراد به گروه‌های سلفی به دلیل پایبندی دینی است. یکی از مهم‌ترین بروزات هویتی گروه‌های سلفی، ابعاد مناسکی آنهاست که از آنها چهره‌ای دیندار و متعبد نشان می‌دهد. سلفی‌گری شعاری برای احیای دین است که راه حل برطرف‌شدن مشکلات مسلمانان را بازگشت به دوران سلف می‌داند.



تقلیدی، علمی، جهادی و سیاسی)^۱ باید به دو مسئله مهم توجه کرد: ۱. تاریخ مذهب و مناسبات تاریخی نهاد قدرت و سیاست؛ ۲. ماهیت اقبال به جهادگرایی سلفی (هویت‌شناسی سلفی‌گری در عراق).

بیان این دو بحث را باید با دو فاکتور پیش برد: ۱. ماهیت عشایری جامعه عربی عراق که در شکل‌دهی به مناسبات جامعه اهل سنت با جهادگرایی نقش زیادی دارد؛ ۲. حاکم‌بودن اقلیت اهل تسنن در چند صد سال یا حداقل چند دهه اخیر در عراق.



حاکمیت اقلیت سنی در تاریخ عراق

نسبت مذهب و قدرت در عراق تا سال ۲۰۰۳ همواره با حاکمیت اقلیت اهل سنت بوده است؛ به جز مواردی مثل دوره آل بویه و دوره محدود حمدانیان (دوره بعد از حمله مغول). این موارد جزئی در مقایسه با ۱۴۰۰ سال تاریخ اسلام بسیار اندک است. در واقع، جریان حاکمیت غالب در تاریخ اسلام عراق به جز دوره حکومت حضرت علی علیه السلام، آل بویه و حمدانیان در دست اهل سنت بوده است. این رویداد تاریخی، مفهومی به نام «اقلیت

۱. بحث ما بیشتر روی سلفی‌گرایی جهادی متمرکز است.

حاکم» را در فضای سیاسی عراق ایجاد کرده است؛ یعنی اقلیت کُمّی اهل تسنن که اکثریت کیفی بر اکثریت کُمّی شیعه دارد.

در تمام سال‌های بعد از ورود اسلام به عراق تا سال ۲۰۰۳ (به جز آن سه مورد که ذکر شد) اهل سنت بر نهاد قدرت سیطره داشته است. اهل سنت در عراق با قدرت پیوند خورده‌اند و همزمان شیعیان با طرد، انزوا، فشار و سرکوب مواجه‌اند. تا پیش از خلق مکتب سلفیت (به معنای امروزی) در عراق اوضاع سیاسی چنین بوده که اهل سنت بر آن سیطره دارند و شیعیان در ذیل حکومت و حاکمیت اهل سنت زندگی می‌کنند. این پیوند مستمر نهاد مذهب سنی با نهاد سیاست است.

بر اساس آمار غیر رسمی بین ۶۵ تا ۷۰ یا دست‌کم بین ۶۰ تا ۷۰ درصد مردم عراق شیعه هستند، ولی برخی آمار غیر واقعی از اهل سنت عراق ارائه می‌دهند؛ مثلاً برخی می‌گویند ۶۰ درصد بغداد اهل سنت هستند. در حالی که هر کسی که یک ماه در بغداد زندگی کرده باشد، می‌فهمد که محله‌های پرجمعیت بغداد کجاست و در اختیار چه کسانی است.



شیعیان نمادگرا هستند^۱ و به خوبی می‌توان مناطق شیعه‌نشین را تشخیص داد. در محله‌های متعدد بغداد پرچم امام حسین علیه السلام برافراشته است که نشان می‌دهد آن مناطق شیعه هستند. مناطق پرجمعیت بغداد شیعه هستند. افزون بر این، به دلیل فعالیت گروه‌های جهادی، شیعیان زیادی به بغداد مهاجرت کردند.

یک نشانه غلبه جمعیت شیعیان این است که در جامعه عراق که طایفه‌گراست و اهل سنت به شیعه رأی نمی‌دهند، اهل سنت در انتخابات رأی غالب را ندارند. زیرا جمعیت آنها کمتر است. لذا اهل سنت عراق اجازه سرشماری بر اساس مذهب را نمی‌دهند.

شیعیان در ۵۰۰ تا ۶۰۰ سال اخیر همواره تا ۷۰ درصد جمعیت عراق را به خود اختصاص داده‌اند. این حرف صحیح است که در دوره عباسیان اکثریت کمی را اهل تسنن داشته‌اند، اما بعد از دوره عباسیان، دوره عثمانیان است و از آن دوره به بعد، چیزی به عنوان مفهوم اکثریت اهل سنت در عراق معنا ندارد.

۱. شیعیان عراق بیشتر نمادگرا هستند تا اینکه رویکرد معرفت‌شناسانه داشته باشند. به همین دلیل، در عراق تمثال‌های متعدد و متنوعی در مورد واقعه کربلا و شهدای کربلا طراحی شده است و در بخش‌های مختلف عراق به چشم می‌خورد. از این جهت بروز و ظهور اجتماعی شیعیان زیاد است و به راحتی می‌توان مناطق و گستره جمعیتی آنها را متوجه شد.



علی‌رغم اکثریت شیعی در عراق، همچنان اهل سنت زیر بار اقلیت بودن خود نمی‌روند. برای مثال، در منابع اهل سنت دیده می‌شود که تا ۷۰ درصد جمعیت عراق را به خود اختصاص می‌دهند. قرض‌وای در همان اوج ایام طایفه‌گرایی در سال ۲۰۰۷ یا ۲۰۰۸ ادعا می‌کند ۸۰ درصد جامعه عراق اهل سنت هستند.

حتی با احتساب کردستان نیز جمعیت اهل سنت هیچ وقت بیشتر از ۳۵ تا ۴۰ درصد (در دوره‌های اخیر) نبوده است. به همین دلیل، اهل سنت هیچ‌گاه به سرشماری تن نمی‌دهد. در واقع، اصلی‌ترین مانع فراروی سرشماری، اهل سنت هستند. آنها نیز مانند فرانسوی‌ها در لبنان عمل می‌کنند. در سرشماری سال ۱۹۳۲ در لبنان مارونی‌ها در اکثریت قرار گرفتند و از آن پس، مانع اجرای سرشماری شدند.

اینکه در تاریخ گذشته عراق آمده که اهل تسنن جمعیت غالب عراقند، دارای تشکیک است؛ زیرا همان‌طور که اکنون اهل تسنن مانع برگزاری سرشماری می‌شوند این احتمال می‌رود که در گذشته نیز این‌گونه بوده باشد. لازم به ذکر است در گزارش‌های کمیته روابط خارجه سازمان سیا هم اکثریت تشیع ذکر شده است.

این درگیری‌ها همواره وجود داشته، ولی از آنجایی که بیشتر تاریخ‌نویسان جهان



اسلام اهل سنت و مذهب حاکم بوده‌اند، نظرشان در رابطه با اکثریت اهل سنت، بیشتر رواج پیدا می‌کرده و این در حالی بود که کتابخانه‌های شیعه در آتش می‌سوخت و خودشان هم در حال فرار بوده‌اند. از این رو باید به اکثریت بودن اهل سنت با تردید نگریست.

تاریخ مذهب و مناسبات تاریخی نهاد قدرت و سیاست در عراق

عراق از حیث مذهبی برای شیعیان و اهل سنت یکی از مقدس‌ترین مکان‌هاست. وجود آستان‌های مقدس (عتبات عالیات)، حوزه‌های علمیه نجف و کوفه در عراق که به طور تاریخی بخشی از تجربه حیات شیعی آنجا شکل گرفته، سبب شده عراق برای شیعیان مهم باشد. بغداد، سامرا، خلافت عباسیان و سلجوقیان که یادآور طلایی‌ترین دوره شکوه تاریخ اهل سنت در عراق است، سبب شده عراق برای اهل سنت نیز مهم باشد.

از این‌رو گفته‌اند که اگر می‌خواهید منطقه و جهان اسلام را دچار تنش کنید باید از عراق شروع کنید. هر وقت در عراق شیعه و سنی با هم نزدیک می‌شوند، روابط شیعه و سنی در سایر کشورهای اسلامی هم بهبود پیدا می‌کند. اگر این را هم نپذیریم، می‌توان گفت هرگاه روابط شیعه و سنی در عراق متشنج می‌شود، روابط شیعه و سنی در کل منطقه و در جهان اسلام دچار تنش جدی می‌شود.



ایجاد مکتب سلفیت

منظور از سلفیت، معنای محدود آن (وهابیت) نیست. سلفیت بعد از سقوط خلافت عباسیان، توسط «ابن تیمیه» از حیث نظری به یک مکتب تبدیل می‌شود.

تشکیل دولت - مذهب

سلفیت توسط محمد بن عبدالوهاب با قدرت و نهاد سیاست پیوند می‌خورد و به یک دولت - مذهب قدرتمند در حجاز تبدیل می‌شود.

البته بنیادهای نظری سلفیت امروزی، در مکتب اهل حدیث و مکتب ابن تیمیه، خلق شده بود؛ ولی بنیانگذار اصلی شاکله و بنیان سلفیت را می‌توان ابن تیمیه دانست که بعد از حمله مغول به بغداد صورت گرفت. او سلفیت را در قالب کتاب‌های متعدد به صورت نظام‌مند و روش‌مند ارائه کرد. امروزه آن کتاب‌ها به عنوان کتاب‌های وهابیت یا جریان سلفیت موجود است.

ابن تیمیه در ابتدا به نظریه‌پردازی پرداخت و پس از آن محمد بن عبدالوهاب آن نظریات را با قدرت و حکومت پیوند داد و سبب گسترش تفکر سلفی در جهان اسلام شد.



شاید بتوان گفت که در طول تاریخ، مذهبی وجود ندارد که بدون پیوند با قدرت و حکومت، گسترش یافته باشد؛ همین امر، بزرگ‌ترین دلیل بر نفی سکولاریسم است. در واقع، همیشه موانعی بر سر راه گسترش نظریات وجود دارد که با حکومت مرتفع می‌شود. این نظر، ناشی از تجربیات آیین مسیحیت، یهودیت و مذاهب و فرق اسلامی است.

اگر بخواهیم به تاریخ مذهب در عراق، به ویژه اهل سنت، توجه کنیم، با پنج دوره مواجه می‌شویم که فهم درست این دوران به فهم چگونگی ورود سلفیت به جامعه عراق کمک می‌کند.

۱. دوره عثمانی

دولت و قدرتی که نظریات سلفیت با آن روی کار آمد، آل سعود است که در منطقه حجاز به وجود آمده بود و در آن زمان عثمانی ضعیف شد و از منطقه حجاز عقب‌نشینی کرد. می‌توان گفت که حکومت مکه و مدینه، حکومتی خودمختار بود. البته عثمانی هنوز بر غرب حجاز و نوار جنوبی خلیج فارس حاکمیت داشت و حاکمان آن منطقه مشروعیت حکومت خود را از آنها می‌گرفتند.



کمی بعد از اینکه آل سعود شکل گرفت، آنها حملات خود را به عراق (کربلا و نجف) آغاز کردند و به غارت قبائل اهل تسنن در مسیر جنوب عراق به سمت نجف و کربلا پرداختند؛ به همین سبب تعداد اهل سنت در سال ۱۸۰۱ و ۱۸۰۲ (زمان حمله آل سعود به عراق) در عراق، نسبت به حال حاضر بیشتر بوده است و علت این امر این است که اهل تسنن یا کشته شدند و یا برای نجات جان خود با قبائل شیعی متحد شدند، با آنها ازدواج کردند و حتی شیعه شدند و در شیعیان استحاله شدند.

این اقدام وهابیت، علاوه بر اینکه تصویری تلخ از آنها در ذهن شیعیان و اهل سنت ایجاد کرد، باعث شد که عثمانی به نابودی آل سعود بپردازد و این چنین بود که حکومت عثمانی، آل سعود را در سال‌های ۱۸۱۸ و ۱۸۹۱ از بین برد.

زمانی که آل سعود توسط عثمانی، از بین رفت، برخی قبائل حجاز به خاطر درگیری‌هایی که با آل سعود داشتند، رفته‌رفته و به تدریج در مناطق جنوب شرقی و غربی عراق ساکن شدند. نکته جالب توجه اینکه بیشتر این قبائل شیعه شدند. البته قبائلی نیز مانند قبیله‌ای که در الانبار بود، سنی باقی ماندند. نکته جالب‌تر اینکه این قبائل به جای اینکه طرز فکر سلفیت را تبلیغ کنند، تغییر مذهب دادند.



۲. حکومت‌های سکولار در عراق (دوره پادشاهی)

بعد از فروپاشی و انحلال امپراطوری عثمانی، عراق جدید شکل می‌گیرد.^۱ در این دوره، رویکردهای ضدسلفی و ضدوهابی در عراق زیاد است؛ زیرا تمام حکومت‌های عراق سکولار هستند. مسئله دین‌گرایی و تدین نه تنها آزاد است، بلکه از سوی حاکمیت تشدید می‌شود؛ ولی از دوره پادشاهی (دوره فیومیت انگلستان بر عراق بعد از انحلال امپراطور

۱. تجزیه امپراتوری عثمانی یک رخداد سیاسی بود که پس از جنگ جهانی اول و تصرف قسطنطنیه توسط نیروهای بریتانیایی، فرانسوی و ایتالیایی در نوامبر ۱۹۱۸ رخ داد.

پس از شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، طرف‌های پیروز تصمیم به تجزیه این امپراتوری و الحاق متصرفات عثمانی به سرزمین خود گرفتند. در این راستا پیمان استعماری سائیکس - پیکو، که توسط وزرای امور خارجه انگلستان و فرانسه تهیه و امضا شده بود، شرایط سیاسی منطقه را برای تفکیک اراضی خاورمیانه و تجزیه مستملکات آسیایی امپراتوری عثمانی فراهم آورده بود.

در این قرارداد که نوعی تباری استعماری و توسعه‌طلبانه متفقین به شمار می‌آید، منطقه خاورمیانه عربی بین سه کشور فرانسه، انگلیس و روسیه تقسیم شد. به موجب این پیمان، بخش‌های شرقی ترکیه در محدوده‌ای به وسعت پنجاه هزار مایل به روسیه واگذار شد. فرانسوی‌ها هم قسمت‌های دیگری از ترکیه همراه با خاک سوریه و لبنان را از آن خود ساختند و انگلیسی‌ها نیز توانستند قسمت‌های عمده سرزمین عراق و نیز فلسطین را صاحب شوند.



عثمانی) تا سال ۲۰۰۳ حکومت‌های عراق که بیشتر در اختیار اهل سنت‌اند، سکولار هستند.

در کل این دوره از ۹۵ وزیر عراقی ۵ وزیر شیعه هستند که به قول اعراب آنها هم قربانی هستند؛ یعنی اگر در دوره‌ای بخواهند قانون بدی را وضع کنند یا یک اتفاق منفی ایجاد کنند موقتاً یک نخست‌وزیر شیعه می‌آورند تا آن اتفاق یا آن قانون به اسم شیعه نوشته شود و در نهایت، شیعیان را از حکومت، برکنار می‌کنند.

«حسن العلوی» در کتاب «شیعه و حکومت در عراق (۱۹۹۰-۱۹۱۴)»^۱ موضوع فرقه‌گرایی و رژیم قومی را در این کشور مورد توجه قرار داده و بر این نکته تصریح کرده است که همین تشنت و پراکندگی قومی و فرقه‌ای، شیعیان را که واجد اکثریت در این



۱. حسن العلوی، شیعه و حکومت در عراق (۱۹۹۰-۱۹۱۴)، ترجمه محمدنبی ابراهیمی، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۰.

حسن العلوی، این کتاب را در ۱۹۸۹ در پاریس چاپ کرد. او که خود از کارشناسان مسائل سیاسی-اجتماعی عراق است و سال‌های متعددی در دوران زمامداری حزب بعث، مناصب مهم مطبوعاتی و فرهنگی را بر عهده داشته، پس از فرار از دست حکومت صدام، به بازگویی تاریخ پرفراز و نشیب حکومت در عراق پرداخت.

کشور هستند، در موضع ضعف قرار داده و حکومت، همواره در اختیار دیگر اقوام و مذاهب قرار داشته است.

برابر فهرستی که در این کتاب گرد آمده، از زمان تأسیس حکومت در عراق به سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۷۹، سی نفر برای هفتاد و دو بار عهده‌دار پست نخست‌وزیری در این کشور شده‌اند که از این میان، تنها پنج نفر از آنان شیعه بوده‌اند که شش دوره این سمت را بر عهده داشته‌اند. صالح جبر (حقوقدان)، محمد صدر (با تحصیلات حوزوی)، عبدالوهاب مرجان (حقوقدان)، ناجی طالب (نظامی) هر کدام یک بار و فاضل جمالی (دکترای امور تربیتی) دو بار به نخست‌وزیری در عراق رسیدند.

آمار فوق نشان می‌دهد که در مدت بیش از هفتاد سال، شیعیان در مجموع، کمتر از سه سال زمام امور اجرایی در عراق را بر عهده داشته‌اند. این در حالی است که نقش عالمان شیعه، به ویژه مراجعی چون شیخ مهدی خالصی، شیخ محمدحسین آل‌کاشف‌الغطا، شیخ‌الشریعه اصفهانی، شیخ محمدتقی حائری شیرازی و علامه محمدرضا شیرازی در استقلال عراق، به ویژه در رهایی از چنگال انگلستان، بسیار مؤثر و بی‌بدیل بوده است. با اینکه حکومت‌های عراق در دوره معاصر در دست اهل سنت بوده است، ولی به



صورت جدی با عنصر مذهب - چه شیعه، چه سنی - تقابل دارند.^۱ بنابراین وجه غالب هویتی حکومت‌ها در دوره معاصر عراق، سکولاریسم است.

مهم‌ترین تحولات دوران عراق در عرصه سیاسی و دینی با حزب بعث رقم خورده است. حزب بعث عراق توسط یک مسیحی صهیونیست به نام «میشل عفلق» تأسیس شده است؛ حزب مذکور از یک سو وابسته به جریان استعماری انگلیس بود، و از سوی دیگر دشمنی ذاتی با اسلام و تشیع داشت. شعار معروف آنها هنگام به دست گرفتن قدرت این بود: «آمنت بالبعث رباً لا شریک له و بمیشل نبیاً ماله ثانی»؛ «به بعث به عنوان پروردگار بی‌شریک و به میشل به عنوان پیامبری که هم‌تا ندارد، ایمان آورده‌ام».

کارنامه حزب بعث، به ویژه در زمان صدام در طول حاکمیت سی‌ساله، سرشار از مبارزه با اسلام، قتل میلیون‌ها انسان بی‌گناه، نابودی اقتصاد عراق و به تعطیلی کشیدن شعائر مذهبی و به شهادت رساندن صدها مجتهد و فاضل و هزاران طلبه از حوزه‌های علمیه بود.

۱. تجربه انقلاب‌ها و نهضت‌های شیعی مانند انقلاب ۱۹۱۴-۱۹۲۰ و توجه به پتانسیل مذهب در تقابل با نقشه‌های استعمار و اقلیت سنی حاکم، سبب این تقابل شده بود.



۳. روی کارآمدن دولت‌های ناسیونالیستی

پس از دوره پادشاهی که با کودتای «عبدالکریم قاسم» در ۱۹۵۸ تمام می‌شود تا سال ۲۰۰۳، دولت‌های ناسیونالیستی و ملی در عراق روی کار آمدند که عمدتاً بر پایه چپ‌گرایی، ملی‌گرایی و عرب‌گرایی هستند؛ یعنی به جای اینکه روی عنصر مذهب، مثل دوره عثمانی یا عباسی تکیه کنند، روی قومیت‌گرایی تأکید می‌کردند. این حاکمان، به دلیل اینکه منافع‌شان را با منافع مذهب در تضاد می‌دیدند، به شدت با گرایش به دین و دین‌گرایی (به طور خاص با اسلام‌گرایی) تقابل جدی می‌کردند و تمام جریان‌های اسلام‌گرا را - اعم از شیعه و سنی - سرکوب می‌کردند.



در این دوره، به همان اندازه حزب‌الدعوه سرکوب می‌شود که حزب اسلامی اخوان عراق سرکوب می‌شود. نکته جالب توجه این است که عموی ابوبکر البغدادی در دوره صدام تنها به این دلیل که او یک روحانی متدین اسلام‌گراست که به نظام موجود (نظام طاغوتی) اعتراض دارد، بازداشت می‌شود و به بدترین شکل شکنجه و کشته می‌شود.

جالب این است که حتی در همان عنصر قومی - عربی هم، عنصر قبیله‌ای پررنگ‌تر

است؛ برای مثال، بر خلاف قبایل الانبار انتساب به برخی از قبایل در تکریت در صلاح‌الدین موجب تقرب است. در نتیجه در این دوره نزاع مذهبی در عراق وجود ندارد، بلکه دوگانه شعوبی و عربی حاکم است.

این کلام بدین معناست که اعراب (اهل سنت) در عین اقلیت خود، به دلیل عرب‌بودن (نه مذهبی) بر عراق حکومت می‌کنند و اکثریت شیعه را هم عرب نمی‌دانند و بر این باورند که آنها شعوبی و ایرانی هستند. این مفهوم، توسط نظریه‌پردازانی مثل «ساطع الحصری»^۱ در عراق بازتولید می‌شود که شیعیان اساساً عراقی نیستند و ایرانیایی هستند که در عراق مزاحم و در بهترین حالت، مهمان عراق هستند.

سال ۱۹۹۱ که آمریکا به عراق حمله می‌کند شعار حزب بعث «امه عربیه واحده ذات رساله خالده» است؛ یعنی تمام پروژه و برنامه حزب بعث بر مبنای عرب‌گرایی و ناسیونالیسم عربی دنبال می‌شود.

۱. ساطع الحصری ابوخلدون (۵ اوت ۱۸۷۹-۲۴ دسامبر ۱۹۶۸) متفکر سوری و یکی از بنیانگذاران تفکر ملی‌گرایی عرب است. او یکی از واعظان ملی و اصلاح‌طلبان شرق عرب است که خواستار ناسیونالیسم عرب شدند.



۴. حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱

پایان جنگ ایران و عراق با تشنج بین عراق و کویت هم‌زمان بود. ارتش عراق در ۱۱ مرداد ۱۳۶۹ (۱۹۹۰ م) به کویت حمله کرد و با اشغال این کشور باعث بروز بحرانی بین‌المللی گردید و اخطار شورای امنیت را نپذیرفت.

آمریکا در سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۱) با ائتلافی از کشورهای دیگر به کویت و سپس به عراق حمله کرد و ارتش عراق را از کویت بیرون راند.

دلیل حمله عراق به کویت، بدهی ۱۳۰ میلیارد دلاری این کشور به کویت و تلاش برای بازسازی اقتصاد عراق بود که در جنگ با ایران نابود شده بود. عراق معتقد بود چون جنگ ایران و عراق به سود کشورهای عرب حوزه خلیج فارس بوده است، دولت‌های عربی باید این بدهی را ببخشند. کویت زیر بار نرفت و تشنج با کویت بروز کرد.

از این جنگ به عنوان «جنگ اول خلیج فارس» یاد می‌شود. حمله آمریکا به عراق نیز «طوفان صحرا» نامیده شده است. حمله عراق به کویت و در ادامه، حمله آمریکا به عراق، آثار و تحولات زیادی در عرصه سیاسی، اجتماعی، دینی، فرهنگی و اقتصادی عراق به جا گذاشت.



وضعیت به وجود آمده، زمینه را برای شورش‌های گروه‌های قومی و دینی فراهم کرد. با اوضاع جاری پس از جنگ در عراق، ناآرامی‌های اجتماعی و قومی بین شیعیان، کردها و واحدهای نظامی ناراضی می‌توانست خطر بزرگی برای دولت صدام باشد. شورش‌های کردها در شمال و شیعیان در جنوب و مرکز عراق با بی‌رحمی تمام پاسخ داده شد.

آمریکا که خود، عراقی‌ها را به شورش علیه صدام تشویق کرده بود، هیچ کمکی جز کنترل منطقه پرواز ممنوع عراق نکرد. به علاوه، عده‌ای آمریکا را متهم می‌کنند که برای جلوگیری از تشکیل حکومت شیعی و کردی در عراق، دقیقاً در زمان شکل‌گیری شورش‌ها اعلام آتش‌بس کرد تا نیروهای ارتش اعتراض‌ها را سرکوب کنند. ترکیه با هرگونه استقلال کردها مخالف بود و عربستان سعودی و دیگر کشورهای محافظه‌کار عرب از به وجود آمدن یک انقلاب شیعی دیگر، مانند انقلاب اسلامی ایران، هراس داشتند. صدام که توانسته بود پس از شکست در جنگ، بحران‌ها را نیز کنترل کند، با کشوری مواجه بود که از نظر اقتصادی و نظامی به شدت آسیب دیده بود و هرگز نتوانست آسیب‌ها را جبران کند. او دائماً بقای خود را نشانه پیروزی عراق در جنگ با آمریکا اعلام می‌کرد. این پیغام صدام شهرت زیادی در جهان عرب پیدا کرد.



در سال ۱۹۹۱ با شکست عراق در کویت و حمله آمریکا به عراق، رژیم بعث عراق با شوک مواجه شد؛ زیرا با اینکه دولت عراق از عرب‌گرایی و قومی‌گرایی دم می‌زد، اعراب منطقه (سوریه، اردن، عربستان و ...) در تقابل با نظام عربی - بعثی عراق که خود را خلیفه عربی یا ام‌القرای جهان عرب می‌دانست، وارد تقابل شدند و به عراق حمله نظامی کردند. قبل از این، صدام در جنگ با جمهوری اسلامی ایران توانسته بود همه عرب‌ها را با خود همراه کند. صدام در چنین شرایطی که خود را پرچم‌دار مقابله با دروازه شرقی جهان عرب معرفی می‌کرد، ناگهان تمام اعراب در طرح حمله به عراق با آمریکایی‌ها شریک می‌شوند. این رویداد شوک بزرگی برای رژیم بعث بود.

در این مرحله دو اتفاق در داخل عراق روی داد:

۱. انتفاضه شعبانیه در مناطق شیعه‌نشین که انتفاضه‌ای کاملاً مذهبی و سیاسی

است؛

۲. سرخوردگی، عصبانیت و ناراحتی بین توده‌ها و نخبگان سنی از صدام حتی از

درون حاکمیت حزب بعث.



نظام بعث، نظامی استبدادی و سرکوبگر بود که به کسی جرأت انتقاد و اعتراض نمی‌داد. جدایی برخی شخصیت‌ها، نشان از این سرخوردگی داشت. افزون بر این، اوضاع اقتصادی به شدت به وخامت گرایید؛ به طوری که در سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۰۰ حقوق یک افسر ارشد استخبارات (نه یک فرد عادی) فقط برای تأمین چند روز زندگی او کافی بود.

در چنین شرایطی بعد از حمله آمریکا به عراق، هم شیعیان و هم اهل سنت، به شدت به صدام معترض شدند. بیت شیعی در انتفاضه، ۳۰۰ هزار شهید داده است و بیت سنی هم به اینکه چرا یک اقلیت تکریتی امور را به اینجا کشانده، اعتراض دارد. درگیری اهل سنت با نظام بعث، به کشتارها و اعدام‌های متعدد اهل سنت عراق منجر شد که برخی از آنها پیش‌دستانه و با هدف جلوگیری از شورش بود.

حزب بعث می‌داند که این وضعیت قابل ادامه دادن نیست و عنصر عربیت هم دیگر جذابیتی برای هیچ کس ندارد؛ زیرا برخلاف دهه ۶۰ تا ۸۰، تمام پروژه‌های عرب‌گرایانه شکست خورده و رژیم چپ‌گرای شوروی هم فرو پاشیده بود. در



اینجا حزب بعث، یک بازسازی معرفتی یا تبلیغی - رسانه‌ای انجام داد. صدام با اصرار می‌خواست خود را مسلمانی مؤمن نشان دهد تا بتواند نظر گروه‌های دینی محافظه‌کار جامعه عراق را به خود جلب کند. بر این اساس، برخی از عناصر شریعت اسلام به قانون عراق بازگردانده شد.

پروژه جدید صدام با هدف بازسازی چهره خودش و نظام بعث در درون و بیرون بود، این بازسازی «الحملة الایمانیة» (جنبش ایمان) نام گرفت.

جنبش ایمان، کارزاری بود که توسط حزب بعث عراق آغاز شد و از سال ۱۹۹۳ برای دنبال کردن یک برنامه اسلامی با محافظه‌کاری اجتماعی و عمومی‌تر انجام شد. این کمپین شامل سیاست‌های مختلفی از جمله افزایش اعطای آزادی به گروه‌های اسلام‌گرا، افزایش منابع در برنامه‌های مذهبی، افزایش استفاده از مجازات اسلامی و تمرکز بیشتر بر اسلام، در تمام بخش‌های زندگی عراق بود.

این کارزار، زیر نظر «عزت ابراهیم الدوری» انجام شد که بعداً جانشین صدام حسین به عنوان رهبر حزب بعث شد. الدوری از این کمپین برای ترویج نظم صوفی نقشبندی



استفاده کرد که بعدها در ارتش بخش مهمی را به خود اختصاص داد.

یکی از مهم‌ترین و اولین کارهایی که در این مورد انجام شد این بود که اعلام شد «میشل عفلق»، رهبر مسیحی حزب بعث، قبل از مرگ، اسلام آورده است.

صدام علاوه بر تظاهر به نماز و رفتن به زیارت، در این حمله ایمانی چند کار خبیث و خطرناک انجام داد؛ مانند:

۱. نفوذ دادن جوانان مستعد بعثی در حوزه‌های علمیه تا به عنوان طلبه علوم دینی

به تحصیل بپردازند، و از آنها برای مأموریت‌های ضددینی استفاده کند.

۲. دادن آزادی به برخی از علما برای فعالیت به عنوان مرجعیت و کوبیدن مراجع تقلید

دیگر، جهت ایجاد تفرقه میان آنان به بهانه‌های قومی و صنفی.

۳. اجازه‌دادن به برخی روحانیون جهت اقامه نماز جمعه و برگزاری کنترل شده

شعائر دینی.

البته صدام وقتی مشاهده کرد که به اهدافش از حمله ایمانیه دست نیافته بلکه به

دست خود زمینه را برای حضور مردم متدین در صحنه فراهم کرده است. آن برنامه‌ها را



تعطیل کرد و عرصه را بر فعالیت‌های دینی تنگ کرد.

شرایط سیاسی - اجتماعی در آن دوران با رویداد انقلاب اسلامی و جهادهای شیعی، سنی و سلفی در افغانستان، لبنان و فلسطین در حال جریان بود. جمهوری اسلامی ایران نیز علی‌رغم جنگ تحمیلی، موفق شده بود خودش را قدرتمندتر کند و قدرتش را در منطقه افزایش دهد.

ویژگی کلی این دوران، رواج گرایش به مذهب در منطقه بود. صدام با توجه به این شرایط از عرب‌گرایی به مذهب‌گرایی ضعیف تغییر رویه داد که در قالب حمله ایمانیه محقق شد. بر این اساس، مشروب‌فروشی‌ها تعطیل و مساجد ساخته شد. صدام با دست خودش الله اکبر را به پرچم عراق اضافه کرد و به نماز و زیارت روی آورد و چهره جدیدی از خود نشان داد.

هدف واقعی حمله ایمانیه، مذهب‌گرایی نبود؛ بلکه ساختن تصویری دینی و مذهبی از صدام و نظام بعث عراق در قالبی کاملاً رقیق بود. به عبارت دیگر، هدف این اقدام حزب بعث، نوعی معنویت‌گرایی، باطن‌گرایی و دین‌گرایی کاملاً ظاهری بود که در آن،



شریعت‌گرایی جایگاهی نداشت. هرچند صدام به گروه‌های شیعه و سنی آزادی‌هایی داد، ولی در همین دوره، با هر کس که به اسلام‌گرایی داشت، مقابله می‌شد. قبل از این دوره، نماز خواندن در ارتش ممنوع بود؛ ولی بعد از این، آنها هم می‌توانستند نماز بخوانند.

البته بیشتر اهل سنت چنین بودند و شیعیان جرأت نداشتند نماز بخوانند. ابوبکر البغدادی (سرکرده گروه داعش) در زمان صدام پلیس بود. فردی متدین که حافظ قرآن است. وقتی به سمت وهابیت‌گرایی یافت، دستگیر و از پلیس عراق اخراج شد. بنابراین دین‌گرایی صدام در این مرحله، نوعی دینداری فردی غیرسیاسی است که فقط در ابعاد مناسک غیراجتماعی محدود می‌شود که هدف آن، ایجاد تصویری مثبت از صدام و حزب بعث است. به عبارت دیگر، دین‌گرایی صدام، ابزار و سیاستی برای کنترل جامعه بود.

هر چند آزادی‌های دینی در این دوره ظاهری بود؛ ولی جریان‌های دینی از آن استفاده کردند. افزون بر ساخت مراکز دینی مانند مساجد، گرایش‌های سیاسی بین نیروهای مذهبی



تقویت شد و برخی افراد به افغانستان رفته و به القاعده پیوستند. القاعده در آن زمان با آمریکا در افغانستان درگیر جنگ بود و صدام هم از اینکه برخی عراقی‌ها به القاعده بپیوندند چشم‌پوشی کرد. شاید احساس می‌کرد روزی بتواند از ظرفیت آنها علیه آمریکا استفاده کند.

هرچند سند متقنی بر این مطلب وجود ندارد، ولی با توجه به سیستم اطلاعاتی عراق که اشراف زیادی بر رفت و آمدهای خارجی داشت، بعید است رژیم بعث از این موارد بی‌اطلاع باشد. در چنین جامعه‌ای رفت و آمدهای گروه‌های دینی، نمی‌توانست از دید سیستم امنیت رژیم بعث پنهان باشد.

مسئله دیگر، رفتار نظام اطلاعاتی رژیم صدام با کسانی است که به القاعده می‌پیوستند و کسانی که به مدارس دینی وهابی می‌رفتند تفاوت داشت. این رژیم گروه دوم را به شدت سرکوب می‌کرد؛ یعنی آنقدر که روی عربستان حساسیت داشت، روی القاعده نداشت.

کسانی که به عربستان می‌رفتند به شدت تحت تعقیب قرار می‌گرفتند، حتی برخی از آنها به عراق بازنگشتند؛ زیرا صدام بین خودش و آنها هیچ زمینه مشترکی نمی‌دید و این افراد را اسب تروای و عامل نفوذ سعودی در داخل مناطق سنی‌نشین می‌دانست.



مورد دیگر، جریان «سید یمانی» است.^۱ این جریان در سال ۱۹۹۹-۲۰۰۰ آغاز به کار کرد. در شرایطی که نسبت به آیت‌الله سیستانی در نجف سخت‌گیری زیادی می‌شد، این

۱. احمد اسماعیل کاطع (کامل) معروف به احمد الحسن رهبر جمعیت مذهبی انصار المهدی است. او که مدعی است نسبش به حضرت مهدی باز می‌گردد، در بصره و جنوب عراق متولد شده است. او با استفاده از روایات و تفسیر غلط، خود را سید یمانی معرفی و ادعا می‌کند از علم امام زمان عجلت بهره برده و در پایان سال ۱۹۹۹ و با دستور او «دعوت یمانی» را آغاز کرده است.

او ابتدا حرکت خود را به عنوان همان یمانی وعده داده شده در روایات آغاز کرد، اما به مرور زمان ادعای خود را توسعه داد و علاوه بر ادعای یمانی بودن، خود را فرزند امام مهدی عجلت و وصی و نماینده آن حضرت برشمرد و در عین حال، خود را مهدی اول نیز خواند و بسیاری از روایات حضرت مهدی عجلت را بر خود تطبیق کرد.

احمد الحسن در سال ۱۹۹۹ از رشته مهندسی عمران دانشکده مهندسی نجف فارغ‌التحصیل شد و سپس به تحصیل در حوزه علمیه نجف پرداخت و پس از سه سال دعوتش را آشکارا آغاز کرد. او سال‌هاست که مخفیانه زندگی می‌کند و علت اصلی متواری شدنش را فتوای برخی از مراجع مانند آیت‌الله حائری در قم به حلال بودن ریختن خونش عنوان می‌کند.

احمد الحسن تا کنون پنجاه کتاب و یارانش نیز حدود دویست کتاب نوشته‌اند. او می‌کوشد نام خود و نام شهر و روستای خود و سن و خصوصیات جسمی خود را با روایات و احادیث نشان دهد. یاران احمد الحسن در سال ۲۰۰۸ در نواحی بصره و ناصریه با پلیس عراق درگیر شدند که صدها کشته و مجروح بر جا گذاشت. پس از این، احمد الحسن ناپدید و حامیانش ضمن ادامه دادن تبلیغ برای وی هم‌زمان سعی کردند با نگارش آثاری در تأیید او، مبارزه را به عرصه کلامی بکشانند و ادعاهای وی را زنده نگه دارند.



گروه در بصره آزادانه فعالیت می‌کرد. بنابراین ایجاد و فعالیت این گروه، پشتوانه سیاسی داشت.

به طور کلی باید گفت حمله ایمانیه نوعی حرکت سیاسی رژیم بعث بود که در درجه اول مانع فعالیت سیاسی و اجتماعی گروه‌های دینی می‌شد و در درجه دوم به صورت گزینشی و موردی به گروه‌های اسلامی در راستای اهداف و برنامه‌های خود اجازه فعالیت می‌داد. در این شرایط شهید صدر (ثانی) که با نظام بعث تضاد سیاسی داشت، بعد از یکی دو بار زندانی و آزاد شدن، به شهادت رسید.

هرچند در دوران بعث تا حدودی آزادی‌های دینی در عراق رواج داشت، ولی سلفی‌گری به صورت جریان در عراق وجود نداشت. تعداد کمی به القاعده پیوستند و یا به مدارس دینی وهابی رفتند. زمینه‌های سیاسی اجتماعی عراق و همچنین سیستم اطلاعاتی - امنیتی عراق مانع از این شد که تعداد این افراد زیاد شود.

در سال ۲۰۰۱ فرماندهان القاعده از افغانستان به کردستان عراق رفتند. (از افغانستان به بلوچستان ایران و سپس به کردستان ایران و بعد کردستان عراق) استقرار فرماندهان القاعده سبب شد، سایر نیروها (فرماندهان سابق القاعده در عراق) نیز به عراق بیایند.



این گروه در سال ۲۰۰۲ برای مقابله با آمریکا تعاملاتی با نظام بعث برقرار می‌کنند و هسته‌هایی را شکل می‌دهند؛ زیرا در آن زمان آمریکا به افغانستان حمله کرده بود و عراق در تهدید نظامی آمریکا بود. آمریکا در سال ۲۰۰۳ (حدود ۱۵ ماه بعد از حمله به افغانستان) به عراق حمله کرد.

رژیم بعث که ماهیتی سکولار و حتی ضد اسلامی دارد، اما برای مقابله با آمریکا با یک سازمان اسلام‌گرا هم‌پیمان می‌شود و پایگاه‌هایی برای استقرار این نیروها در عراق شکل گرفت که توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳ بمباران شد.

۵. بعد از حمله آمریکا به عراق تا امروز

تهاجم به عراق یا اشغال آن در سال ۲۰۰۳، از ۱۹ مارس تا ۱ مه ۲۰۰۳ (۲۷ اسفند ۱۳۸۱ تا ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۲) به طول انجامید و منازعه‌ای را آغاز کرد که بعدها به «جنگ عراق» مشهور شد.

فارغ از اینکه سلفی‌ها در حمله آمریکا به عراق نقش داشتند و یا در مقابله با این حمله، اقدامی انجام دادند یا نه، بعد از حمله آمریکا به عراق یک نظام دموکراتیک در



عراق شکل گرفت. در این نظام، برای اولین بار در چند صد سال اخیر (بعد از روی کار آمدن عثمانی تا سقوط نظام بعث) به شیعیان اجازه شراکت در قدرت داده می‌شود.

البته این رویداد به معنای تشکیل دولت شیعی در عراق نیست. مفهومی به نام دولت شیعی، یکی از بزرگ‌ترین دروغ‌های تاریخ است؛ زیرا دولتی که بعد از سال ۲۰۰۳ در عراق شکل گرفت، دولت متکثری بود که همه جریان‌ها در آن حضور داشتند.

جالب اینکه بر اساس آمار آمریکایی‌ها، هیچ‌گاه بیش از ۴۵ درصد مناصب، در اختیار ۶۵ درصد جمعیت شیعی نبوده است. البته این آمار مربوط به پست‌های کلیدی و رده‌بالاست، ولی پست‌های میانی و بدنه قدرت در اختیار اهل سنت بود. از زمان حزب بعث، تیم کارشناسی و دیوان‌سالاری عراق در دست اهل سنت بوده است. یعنی هر چند وزیر شیعه است، ولی بدنه اجرایی و کارشناسی در دست اهل سنت می‌باشد که جهت‌گیری کلی را ایجاد و تصمیمات را اجرا می‌کند.

به دنبال تحولاتی که با حمله آمریکا به عراق روی داد و مسائلی که قبل از آن در زمان صدام اتفاق افتاده بود، می‌توان ناکارآمدی را در سیستم حکومتی عراق پیش‌بینی کرد. وقتی دولت عراق را دولتی شیعی بنامیم، مسئولیت همه این ناکامی‌ها و شکست‌ها بر



عهده شیعیان خواهد بود.

بعد از اشغال عراق، یک دولت دموکراتیک تشکیل شد که لازمه آن، حضور همه گروه‌های مذهبی (شیعه و سنی) و قومیتی (کرد و عرب) در آن است. چون شیعیان جمعیت بیشتری داشتند، طبیعی بود که به مناصب بیشتری دست یابند؛ ولی بهره‌مندی شیعیان از مناصب و قدرت واقعی، به طور خاص در عراق، متناسب با وزن واقعی جمعیتی‌شان نیست. بخشی از این مشکل به دلیل کارشکنی آمریکایی‌ها بود و بخشی به این دلیل بود که خود شیعیان با هدف راضی‌کردن اهل سنت و کردها کوتاه آمدند.

البته قانونی برای حذف بعثی‌ها از سیستم اداری، سیاسی و حاکمیتی عراق تصویب شد؛ اما فقط در موارد جزئی و کوچک اعمال شد. مثلاً «یاسین الیاسری» در سال ۲۰۱۰ طبق این قانون برکنار شد، ولی در سال ۲۰۱۹ به وزارت کشور رسید. بر این اساس، بیش از نیمی از مناصب در عراق در دست بعثی‌هاست. نظام اجتماعی عراق، عشایری و قبایلی است و این ویژگی، در عرصه سیاست، مانع از اجرای کامل این قانون شد.

شیعیان عراق، بسیار متعصب هستند تا جایی که برخی از آنها اهل سنت را ناصبی می‌دانند. این مسئله با توجه به اینکه آنها صدها سال توسط اهل سنت سرکوب شده‌اند،



تأاحدی طبیعی است. علی‌رغم این پایبندی شدید، برخی از شیعیان برای حفظ خود در نظام سیاسی و نزدیک شدن به اهل سنت نام‌های ابوبکر، عمر، عثمان، صدام، عدی و قصی و... را برای خود برگزیده‌اند و جهت بهره‌مندی از منافع سیاسی و منافع قدرت مجبور بودند خود را سنی جلوه دهند یا اینکه وانمود کنند با اهل سنت مشکلی ندارند. البته برخی اسامی مانند قصی و عدی در جنوب عراق رایج بوده است و نمی‌توان بر آن ابعاد ایدئولوژیک بار کرد.



گرایش به حزب بعث در عراق زمینه‌های جامعه‌شناختی مفصلی دارد، ولی اگر به صورت پدیدارشناختی به آن بنگریم، گرایش شیعیان و اهل سنت به حزب بعث یکسان بوده است؛ زیرا بعثیت دو رکن اساسی داشت: عرب‌گرایی و ناسیونالیسم. این پدیده، آن قدر عام بود که حتی مسیحیان را جذب می‌کرد. بنابراین بعثیت هم مانند جهادگرایی یک ابرروایت است که طایفه، مرز، عشیره و مذهب نمی‌شناسد. ملی‌گرایی امر عامی است که هم شیعه و هم سنی را در بر می‌گیرد.

جالب است بدانید بسیاری از بعثی‌های شیعه، بعد از حمله آمریکا بازداشت یا اعدام شدند؛ ولی بعثی‌های سنی به عشایر خودشان در مناطق سنی‌نشین فرار کردند. البته در

جریان مبارزه با داعش بسیاری از آنها دستگیر و اعدام شدند.

برخی از بعثی‌های شیعه نیز به عشیره خود پناه بردند، ولی چون شیعیان از بعثی‌ها ضربه و لطمه‌های زیادی خورده بودند، آنها را نپذیرفتند و معرفی کردند.

یک سال بعد از حمله آمریکا به عراق، در سال ۲۰۰۴ اقلیت جهادگرا یا سلفی عراقی از سازمان القاعده برای ورود به عراق دعوت می‌کند. در این شرایط ابومصعب الزرقاوی از افغانستان به عراق می‌رود. البته او پیش از این به صورت پراکنده به (کردستان) عراق وارد می‌رفت، ولی در سال ۲۰۰۴ به طور رسمی و علنی در فلوجه با دعوت رسمی «عمر الحدید» فعالیتش را شروع می‌کند.

هویت‌شناسی سلفی‌گری در عراق؛ سیاسی یا اعتقادی

نتیجه بحث تاریخ مذهب در عراق این است که سلفیت در آن، ریشه و مبانی تاریخی ندارد و ویژگی اصلی فرهنگی و اجتماعی عراق، فرهنگ عشایری و قبیله‌ای است. حال باید دید گرایش به جهادگرایی سلفی در عراق، ماهیت سیاسی دارد یا اعتقادی؟ نوع پاسخ به این پرسش راهبرد مقابله با سلفی‌گری را مشخص می‌کند.



واقعیت این است که برخلاف عربستان که اندیشه جهادگرایی با اعتقادات مردم پیوند خورده هیچ‌گاه در عراق، گرایش به جهادگرایی سلفی برخاسته از انگیزه‌های اعتقادی نبوده، بلکه کاملاً در یک بستر سیاسی شکل گرفته است. حتی اکنون نیز که حدود ۸ سال از به وجود آمدن داعش در عراق می‌گذرد، به جریان اعتقادی تبدیل نشده است.

بنابراین اصلاح و مقابله با آن نیز باید جامعه‌شناختی و سیاسی باشد، اگر چه در کنار آن لازم است به مسائل اعتقادی هم توجه شود.

تغییراتی که در عراق ایجاد شده به دست آمریکا و غیرمسلمانان ایجاد شده است. این تغییرات به ضرر اقلیت غیرحاکم (شیعیان) و اکثریت حاکم (اهل سنت) می‌باشد که این برای اولین بار در صد سال اخیر روی داده است.

طبیعی است که اهل سنت از این شرایط و به هم خوردن موازنه قدرت، راضی نباشند. آنها از قدرت مطلقه فاصله گرفته بودند و حالا باید در قدرت شریک می‌شدند. البته سهم کوچکی از آن به آنها می‌رسید. این امر برای کشورهای عربی و نظام‌های سنی - عربی منطقه نیز قابل قبول نیست.

اهل سنت و کشورهای عربی در مواجهه با این شرایط، استراتژی مذهبی‌سازی را



در پیش گرفتند و بهترین گزینه برای آنها جهادگران سلفی بودند. در این دوره با اینکه نظام‌های عربی - سنی با جریان سلفیت در تعارض بودند، با هدف محدودسازی نفوذ جمهوری اسلامی ایران و شیعیان در عراق، جهادگرایان سلفی و القاعده را به عراق فرستادند.

اسناد نشان می‌دهد که آنها زندانی‌هایشان را به شرط فعالیت در عراق آزاد می‌کردند. حتی نظام بعث سوریه هم با هدف زمین‌گیرکردن آمریکا، عربستان، امارات، قطر و اردن این کار را انجام می‌داد.

به این ترتیب، یک پروژه سنگین مذهبی با استفاده از ظرفیت جهادگرایان سلفی به راه افتاد. هیچ‌یک از اخوان المسلمین و سلفیت درباری یا سلفیت علمی، توان مقابله با شرایط سیاسی جدید عراق را نداشت. از این رو بر اساس سیاست «دشمن دشمن من، دوست من است»، سلفی‌ها را مقابل شیعه قرار دادند.

البته از سال ۲۰۰۴ تاکنون ادبیات زیادی در مورد سلفی‌گری جهادی در عراق تولید شده است و مبلغان زیادی در این مورد فعالیت کرده‌اند که می‌تواند مبنای یک فضای اعتقادی قرار بگیرد.



در این شرایط، اگر نهادها و سازمان‌های تبلیغی و فرهنگی سلفی با حمایت عربستان شکل بگیرد، به نفوذ و تعمیق سلفی‌گری جهادی در عراق کمک می‌کند. اگر هویت سلفی‌گری همان جنبه سیاسی و امنیتی را داشته باشد، با برخی اقدامات سیاسی و امنیتی می‌توان با آن مقابله کرد، ولی اگر هویت اعتقادی پیدا کند، مقابله با آن بسیار دشوار خواهد شد.

نقش آمریکایی‌ها در سلفی‌گری در عراق

آمریکایی‌ها در عراق، یک بازی دوگانه داشتند: از طرفی ادعای آنها از اشغال عراق، روی کار آوردن نظام دموکراتیک در عراق بود؛ از طرف دیگر، جهادگراها وقتی وارد عراق می‌شدند فقط شیعیان را هدف قرار نمی‌دادند. تقریباً نیمی از تلفات آمریکایی‌ها در عراق توسط جهادگرایان سلفی و سنی یا به طور کلی جنبش‌های مقاومت سنی (اعم از جهادگرا و غیرجهادگرا) روی داده است. پس از فشار آمریکا اعزام نیروهای سلفی به عراق و مواجهات ضدآمریکایی آنها کاهش یافت. در این مرحله، آمریکایی‌ها به نیروهای سلفی برای تقابل با شیعیان زمینه‌سازی و کمک می‌کردند.



یکی از نیروهای سلفی در خاطراتش نقل می‌کند: اگر می‌خواستیم یک انتحاری یا یک خودروی بمب‌گذاری شده را از موصل تا بصره بفرستیم و شیعیان را هدف قرار دهیم مشکلی پیش نمی‌آمد؛ یعنی به مقصد می‌رسید و در هیچ ایست بازرسی هم گرفتار نمی‌شد، اما اگر می‌خواستیم به آمریکایی‌ها حمله کنیم در اولین ایست بازرسی گرفتار می‌شدیم.

آمریکا در ابتدا به مقابله با جهادگراها پرداخت، ولی بعد از مدتی به پروژه مدیریت آنها علیه شیعیان روی آورد؛ زیرا آنها بهترین ظرفیت برای تداوم حضور آمریکایی‌ها در عراق بودند.

حال این پرسش مطرح می‌شود که القاعده و سلفی‌های جهادی در عراق - جمعیت صد یا دویست هزار نفری - چگونه به یک جریان مسلط و فراگیر تبدیل شدند، در حالی که نهاد دینی و تبلیغی خاصی نداشت؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت که اهل سنت برای دفاع از هویت و امنیت دینی خودش در مقابل یک ائتلاف به اصطلاح رافضی و صلیبی احساس نگرانی کردند و عکس‌العمل نشان دادند. بنابراین ایجاد و توسعه ادبیات جهادگرایی سلفی و گرایش و



اقبال اهل سنت در عراق به سلفی‌گرایی، به هیچ عنوان ریشه اعتقادی نداشت، بلکه کاملاً سیاسی بود. آنها برای دفاع از امنیت هستی‌شناختی، وجودی و دینی خود در مقابل یک ائتلاف رافضی و صلیبی این کار را کردند. البته سیاست‌گذاری‌های کشورهای عربی در تحریک و شدت این عکس‌العمل بی‌تأثیر نیست.

به دلایل زیر می‌توان گفت که سلفی‌گرایی جهادی در عراق جنبه اعتقادی ندارد:

۱. فقدان مبانی و سازمان‌های تبلیغی سلفی‌گری در عراق: در دو قرن اخیر، ایدئولوژی و مبانی وهابیت و سلفی‌گری در عربستان تبلیغ و تبیین شده و نهادهای مختلفی در این راستا شکل گرفته‌اند، ولی در عراق چنین نهادهایی وجود نداشت. پس سلفی‌گری در عراق جنبه اعتقادی ندارد و نوعی عکس‌العمل و واکنش به تحولات سیاسی - اجتماعی عراق است.

۲. عدم حمایت از سوی دولت مرکزی: این گفتمان‌ها بدون حمایت سیاسی دولت نمی‌توانستند به شکل اعتقادی ترویج بشوند؛ در حالی که سیستم سیاسی عراق با گروه‌های سلفی جهادی مقابله می‌کند. این گروه‌ها اگر بخواهند ثبات و توسعه داشته باشند، باید این گفتمان، درون سیستم سیاسی پذیرفته شده باشد یا اینکه از آن



چشم‌پوشی شود.

۳. فقدان مبلغان آموزش‌دیده بومی: بیشتر جهادگرایان سلفی وارداتی هستند که از فرماندهان و جنگجویان بودند نه مبلغان بومی. به عبارت دیگر، در عراق سلفی‌گری جهادی تبلیغ نشد و بیشتر یک حرکت نظامی بود.

۴. فرهنگ عشایری معارض: جهادگرایی سلفی ابرروایتی جامع و گسترده است که با منافع عشایری در تضاد است. سلفی‌گرایی همان گروه‌ها و قومیت‌ها را در خود جا داده است و مرز قبیله و عشیره و ملیت را به رسمیت نمی‌شناسد؛ در حالی که نظام عشیره‌ای و قبیله‌ای در تضاد و غیریت با دیگری منافع خود را بازتولید می‌کند. با حضور و غلبه فرهنگ جهادگرایی سلفی، نفوذ و قدرت شیخ و رهبری عشیره کاهش می‌یابد. بر این اساس، شیوخ عشایر برای تأمین منافع عشایری - قبیله‌ای خودشان، با جهادگرایان تعامل می‌کنند.

۵. خشونت عریان و سخت در مقابله با اهل سنت: اقدامات خشن و جنایات گروه‌های سلفی در عراق فقط مقابل شیعیان نبوده، بلکه بیشترین تلفاتی که از سوی جهادگرایان وارد شده در مورد اهل سنت است. طبق آمار ۲۰ هزار نفر از شیعیان شهید شدند، ولی در



درگیری‌های داعش ۲۰۰ هزار نفر از اهل سنت کشته شدند.

۶. مخالفت نخبگان سیاسی سنی عراق با جهادگرایان سلفی: نخبگان سنی سیاسی در عراق، اقدامات جهادگرایان سلفی را با منافع خود در تعارض می‌دیدند. هرچند در برخی موارد در راستای اهدافشان برای فشار بر شیعیان و دولت مرکزی از این گروه‌ها استفاده می‌کردند، ولی در مجموع مانند حزب بعث که در بین اهل سنت قدرت داشت با جهادگرایان سلفی معارض بود.

بر این اساس، آنها از جهادگرایان استفاده و بهره‌برداری سیاسی می‌کردند؛ یعنی به آنها اجازه تعمیق و تثبیت نمی‌دهند و بیشتر می‌کوشند از آنها به عنوان ابزار فشار بر دولت مرکزی شیعی استفاده کنند. از طرفی آمریکایی‌ها هم تمایل نداشتند این گروه‌ها در منطقه به یک بازیگر ثابت تبدیل شوند و استقرار یابند.

آمریکایی‌ها اگر می‌خواستند داعش شکست بخورد، کافی بود در ژوئن ۲۰۱۴ ستون‌های داعش را که به سوی عراق در حرکت بود، بمباران کنند. در جنگ کوزوو، ۸۰۰، در جنگ افغانستان، ۱۱۰۰، در جنگ اول خلیج فارس، ۱۸۰۰، در جنگ دوم و سوم خلیج فارس در سال ۲۰۰۳، ۱۳۰۰ سورتی پرواز داشتند، ولی بر اساس آمار وال



استریت ژورنال از ژوئن تا اکتبر ۲۰۱۴ که با داعش درگیر بودند، فقط هفت سورتی پرواز در روز داشتند. بنابراین آمریکا در صدد نابود کردن داعش نبوده، بلکه در راستای اهداف خود به آنها جهت می‌دهد.

نیروهایی که به داعش پیوستند روحیه جهاد و ازجان‌گذشتگی بالایی داشتند. بنابراین نمی‌توان گفت همه آنها نیروهای آمریکایی بودند. ولی نیروهای نفوذی در بین داعش دارند. مهم‌تر اینکه خروجی عملکرد داعش در راستای اهداف و برنامه‌های آمریکا بود. سرویس‌های امنیتی در هنگام جنگ و بروز خطر نیروهایشان را از معرکه خارج می‌کردند. آنها مدتی مخفی می‌شدند و دوباره در منطقه‌ای دیگر به کار گرفته می‌شدند.



این مسئله در جنگ با داعش در عراق خود را به این شکل نشان داد که در مناطق مذهبی مانند فلوجه و رمادی، نزاع سختی درگرفت، ولی در مناطقی مانند تکریت و حویجه که بعثی‌ها برای رسیدن به قدرت به داعش پیوسته‌اند و مبنای ائتلاف، سیاسی است، در جنگ مصالحه یا فرار می‌کنند.

نقش کشورهای عربی در سلفی‌گری در عراق

هرچند اعزام نیروهای سلفی از سوی کشورهای عربی و سنی به ویژه عربستان به عراق انجام شد، ولی این اقدام سبب نمی‌شود که سلفی‌گری در عراق را اعتقادی دانست؛ زیرا حکومت عربستان، سکولار است و انگیزه مذهبی ندارد. هرچند نظام‌های پادشاهی شعار دین‌گرایی سر می‌دهند، ولی آنها از دین استفاده ابزاری و سیاسی می‌کنند. آنها برای مقابله با رشد شیعیان به ادبیات و پوشش مذهبی (شیعه - سنی) نیاز داشتند؛ زیرا ادبیات مذهبی بهتر از ادبیات قومی و عربی جواب می‌دهد. هر زمان که ادبیات دینی برایشان منفعت سیاسی نداشته باشد، بدون هیچ تعصبی به ادبیات مورد نیاز خود می‌پردازند، چنانچه امروز از ادبیات قومی - عربی استفاده می‌کنند.

کشورهای عربی - سنی، با هدف ساقط‌سازی دولت شیعی و محدود کردن نفوذ ایران و ضربه‌زدن به ایران، جهادگرایان سلفی را به عراق اعزام کردند تا شرایط عراق را به نظمی که اهل سنت در آن در اکثریت هستند، بازگردانند.



شبیه‌سازی سقوط بغداد توسط اهل سنت

وقتی جهادگرایان وارد عراق می‌شوند به یک شبیه‌سازی بسیار معنادار دست می‌زنند که در آن، سقوط بغداد در سال ۲۰۰۳ با سقوط بغداد توسط مغول‌ها مقایسه می‌شود. بزرگ‌ترین خطای شیعیان این بود که با اشغالگران خارجی همراه شدند و وارد ساختار قدرتی شدند که آنها آورده بودند.

همان‌طور که در زمان حمله مغول، «ابن علقمی»^۱ و «خواجه نصیر طوسی» همراه با دشمن غیرمسلمان کافر، پایتخت خلافت و اهل سنت را ساقط کردند، در سال ۲۰۰۳ نیز بغداد توسط

۱. محمد بن محمد بن علی بن ابی طالب بن علقَمی (۵۹۱-۶۵۶ق) مشهور به «ابن علقمی»، سیاست‌مدار شیعه‌مذهب و آخرین وزیر عباسیان بود. در ذیحجه ۶۵۵ق هلاکو به حوالی بغداد رسید و از خلیفه خواست سه تن از بزرگان دولت را نزد وی بفرستد و سپس خود نزد او بیاید. هلاکو در محرم ۶۵۶ق بغداد را محاصره کرد. ابن علقمی به تنهایی نزد وی رفت. از این رو رقیبان او در شهر شایع کردند که وزیر با مغولان همراه است و با آنان ارتباط و نامه‌نگاری دارد. به گفته «وصاف الحضرة» که در نقل این حوادث، به ابن علقمی با نظر دشمنی می‌نگریسته، فرستادگان او پی در پی نزد هلاکو می‌آمدند و او را به گشودن بغداد برمی‌انگیختند. چندی پس از آن، وزیر همراه با خلیفه پیش هلاکو رفت و اندکی بعد نیز خلیفه به قتل رسید، اما ابن علقمی مورد توجه قرار گرفت و خانه‌اش در شهر به محلی تبدیل شد که مردم در آن امان داشتند.

پس از تسخیر بغداد، ابن علقمی به وزارت رسید و تا آخر عمر (سه ماه) در این پست باقی ماند.



نیروی خارجی غیرمسلمان (آمریکا) فتح شد و شیعیان به قدرت رسیدند. این شبیه‌سازی در تحریک احساسات مذهبی اهل سنت در درون و بیرون عراق، بسیار تأثیر داشت.

فقدان نهادهای دینی مستقل و جذاب در جهان اهل سنت، به ویژه در عراق، و وجود خلأ دینی موجب شد تا این خلأ توسط جهادگران سلفی پرشود. در تمام این سال‌ها نهاد دین به حاکمیت وابسته بود؛ برای مثال، دانشکده ابوحنیفه، وابسته به نظام بعث عراق بود و خروجی‌اش نمی‌توانست از حیث دینی، مردم را جذب کند. در واقع، آنها علمای دربار بودند. در نتیجه، حملات به شیعیان و مراکز مقدس شیعی آغاز شد و شیعیان نیز به دلیل طایفه‌گرایی واکنش نشان دادند.

این واکنش منجر به رشد طایفه‌گرایی و کشتار شد و در یک چرخه و دیالکتیک مستمر، خشونت و جریان سلفیت جهادی را در عراق تقویت کرد.

این شرایط باعث شد که القاعده به یکی از دشمنان اصلی شیعه در عراق تبدیل شود و تلفات زیادی را به شیعیان وارد ساخت؛ درحالی‌که القاعده در دهه نود با هدف مبارزه با یهود و آمریکا شکل گرفت، بدون اینکه یک عملیات علیه شیعه انجام دهد و حتی یک بیانیه ضد شیعی داشته باشد.



ابومصعب زرقاوی و القاعده عراق

افزون بر شبیه‌سازی نحوه به قدرت رسیدن شیعیان در عراق بعد از حمله آمریکا با سقوط بغداد توسط مغول که با همراهی شیعیان انجام شد، حضور «ابومصعب زرقاوی»^۱

۱. ابومصعب الزرقاوی با نام اصلی أحمد فاضل النزال الخلیله (۲۰ اکتبر ۱۹۶۶ - ۷ ژوئن ۲۰۰۶) تروریست بنیادگرای اردنی الاصل بود که در افغانستان، اردویی برای تعلیم شبه‌نظامیان برپا کرد. او پس از رفتن به عراق و رهبری القاعده در آنجا و به مسئولیت گرفتن تعدادی بمب‌گذاری، در سال ۲۰۰۶ در زمان جنگ عراق کشته شد.

او در سال ۱۹۹۹ جماعت توحید و جهاد را بنیان گذاشت و رهبری آن را تا زمان مرگش برعهده داشت. وی با پخش نوارهای ویدئویی، مسئولیت چندین عمل خشونت‌بار از جمله کشتن شهروندان و غیرنظامیان را به عهده گرفت. زرقاوی مخالف حضور آمریکا و نیروهای غربی در جهان اسلام بود. در اواخر سال ۲۰۰۴ به اسامه بن‌لادن و القاعده پیوست و از این پس جماعت توحید و جهاد، القاعده عراق نامیده شد و زرقاوی توسط القاعده به «امیر القاعده در کشور بین‌النهرین» ملقب شد.

در سپتامبر ۲۰۰۵ و پس از سرکوب شبه‌نظامیان سنی در تلغفر توسط دولت عراق، زرقاوی علیه شیعیان اعلان جهاد کرد. در این زمان او تعداد زیادی بمب‌گذاری انتحاری در مناطق شیعه‌نشین و همچنین علیه نیروهای آمریکایی اجرا کرد. همچنین او مسئول بمب‌گذاری در سه هتل در «امان» است.

زرقاوی در هفتم ژوئن ۲۰۰۶ در هشت کیلومتری شمال شهر بعقوبه در شمال بغداد به دست نیروهای آمریکایی کشته شد. سپس ابوحمزه المهاجر که به «ابویوب المصری» نیز شهرت داشت، جانشین وی در عراق شد.



در گسترش سلفی‌گری در عراق بسیار مهم و تعیین‌کننده بود.

اگر به جای او بن‌لادن از افغانستان به عراق می‌آمد، گرایش ضدشیعی نیروهای سلفی در عراق کاهش می‌یافت. اختلاف نظری که زرقاوی در افغانستان با بن‌لادن و القاعده داشت این بود که شما چرا شیعیان را تکفیر نمی‌کنید و آنها را نمی‌کشید. شاید در ارزش‌های جهادگرایی سلفیت حتی بن‌لادن هم به کفر شیعیان اعتقاد داشت، اما کشتار و تکفیر شیعه را مصلحت نمی‌دانست. بن‌لادن بر اساس یک عمل‌گرایی، تمرکز را روی آمریکایی‌ها قرار می‌داد.

وقتی زرقاوی در سال ۲۰۰۵ کشتار شیعیان را در عراق تشدید کرد، «ایمن الظواهری» به او نامه عتاب‌آمیز می‌نویسد. زرقاوی در جواب می‌گوید که برای جنگیدن با آمریکا چاره‌ای نداریم، به جز اینکه با شیعیان بجنگیم. این سخن، تداعی‌گر نظریه «عدو بعید» و «عدو قریب» است.^۱

۱. یکی از خطاهای فکری گروه‌های سلفی جهادی تکفیری، برداشت نادرست از مسئله عدو قریب و بعید است. این برداشت نادرست از آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْجِدُوا فِيكُمْ غُلَقَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (توبه: ۱۲۳) و برخی از شواهد تاریخی است که مصیبتی در جهان اسلام به وجود آورده که تمام جهان اسلام را درگیر کرده است. تکفیری‌ها با اعتقاد به کفر حاکمان سرزمین‌های اسلامی و مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - آیه فوق را بر مسلمانان تطبیق کرده و آنان را مصداق عدو قریب دانسته‌اند.

خطای گروه‌های تکفیری در قواعد تکفیر و نیز اشتباه در شناخت دشمن نزدیک، سبب ناامنی در کشورهای



اسلامی، کشتار انسان‌های بی‌گناه، تخریب زیرساخت‌های اقتصادی و اماکن مقدس و عمومی شد و دامن‌زدن به اسلام‌هراسی را در پی داشته است. مصیبت زینبار دیگر، فراموش شدن جهاد علیه استکبار و صهیونیسم است که طبق آیه «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...» (مائده: ۸۲) مصداق بارز دشمن اصلی و نزدیک هستند.

عبدالسلام فرج از سرکردگان گروه‌های جهادی به صراحت اعلام می‌کند: «آزادسازی اراضی مقدس قدس بر همه واجب است، اما قبل از آن باید حکام ممالک اسلامی را کشت؛ چرا که آنان مصداق عدو قریب هستند که در آیه به آن اشاره شده است». (الجهاد الفریضه الغائبه) ابومصعب سوری نیز حاکمان کشورهای اسلامی را کافر دانسته و قتال علیه این حاکمان را لازم دانسته است. (ر.ک: نظریه المنهج و العقیده القتالیه لدعوة المقاومة الاسلامیة، ص ۸۵)

همه مسلمانان در اینکه باید عدو قریب را بر عدو بعید ترجیح داد، سخنی ندارند. این یک قاعده عقلی است که همه انسان‌های عالم، ابتدا دشمن نزدیک را از خود دور می‌کنند، سپس به مبارزه با دشمن بعید می‌پردازند. اختلاف مسلمانان با سلفیه در مصادیق دشمن قریب و بعید است. غالب مسلمانان، کفار و مشرکان و در رأس آنان آمریکا و صهیونیسم را عدو قریب می‌دانند؛ برخلاف سلفیان تکفیری که حکام و مسلمانان را دشمن نزدیک می‌دانند. هر چند بین سلفیان جهادی که دشمن نزدیک کیست اختلاف است! آنان در تشخیص مصداق عدو بعید و قریب با هم اختلاف دارند. القاعده جهانی، آمریکا را دشمن اول و عدو قریب می‌داند. القاعده در سوریه، بشار اسد را عدو قریب می‌داند. همین القاعده در شمال آفریقا حاکمان سکولار و ایادی آنان را دشمن نزدیک می‌داند و هر کدام از آنان در هر منطقه‌ای که زندگی می‌کنند، نگاهشان در مورد عدو قریب و بعید با دیگری متفاوت است.



پس از حمله آمریکا به افغانستان، تشکیلات و شبکه القاعده دچار اختلال شد. با پنهان شدن بن‌لادن، قدرت نفوذ و تاثیرگذاری او کاهش یافت. در این شرایط با توجه به اختلافات بن‌لادن و زرقاوی، بر نفوذ و جایگاه زرقاوی افزوده شد. بعد از کشته شدن زرقاوی، بن‌لادن پیام می‌دهد که ما او را مأمور کرده بودیم با آمریکایی‌ها بجنگد؛ یعنی مسئولیت کشتارها و اقدامات دیگری که زرقاوی انجام داده است، با من نیست.



بن‌لادن در سال ۲۰۱۰ در نامه‌ای به ناصر الوحیسی^۱ در یمن می‌نویسد: «شما اشتباه این جوان‌های عراق را مرتکب نشوید. با دولت‌ها و شیعیان نجنگید، فقط با آمریکایی‌ها وارد جنگ شوید. ما در افغانستان فقط با آمریکایی‌ها می‌جنگیم، حتی در انهدام کاروان ناتو نیز غیرآمریکایی‌ها را هدف قرار نمی‌دهیم. آمریکا سرافعی است و بقیه دم افعی. اگر سرافعی را بزنیم بقیه از کار می‌افتند».

۱. ناصر عبدالکریم الوحیسی یا ابوبصیر، شهروند یمنی و فرمانده گروه القاعده در شبه جزیره عربستان بود. عربستان و یمن از او به عنوان یکی از مهم‌ترین افراد تحت تعقیب خود یاد می‌کردند. در اکتبر ۲۰۱۴ وزارت امور خارجه آمریکا جایزه دستگیری وی را ده میلیون دلار آمریکا یعنی رقمی مشابه با ابوبکر بغدادی، فرمانده داعش، قرار داد. الوحیسی در حمله هواپیمای بدون سرنشین آمریکا به استان حضرموت در ۱۲ ژوئن ۲۰۱۵ کشته شد.

گروه‌های جهادی هویتی ضدآمریکایی داشتند؛ ولی از آنها برای گرایش ضدشیعی استفاده شد. به قدرت رسیدن شیعیان در عراق سبب شد، گرایش‌های ضدشیعی در منطقه از سلفی‌گری جهادی در عراق برای مقابله با شیعه استفاده کنند.

بر این اساس، باید ایجاد داعش را هم پروژه و هم پروسه دانست. جهادگرایی سلفی، پاسخ به نیاز هویتی در جهان اسلام بود که از درون آن جوشید، ولی از یک مرحله‌ای به بعد به ویژه از سال ۲۰۰۴ و همچنین عملکرد این جریان در خدمت سیستم اطلاعاتی غربی بوده است. گروه‌های جهادی سلفی به واگرایی جهان اسلام و طایفه‌گرایی دامن زدند و این از مهم‌ترین اهداف و برنامه‌های غرب بود که در عراق به خوبی قابل مشاهده است.



پیوستن به گروه‌های جهادی به معنای رسیدن به قدرت و ثروت نیست، بلکه جهادگرایی رنج‌ها و دشواری‌های زیادی دارد؛ چنانچه بسیاری از فرماندهان داعش توسط آمریکا کشته شدند. آمریکا و غرب با نفوذ در این گروه‌ها به اهداف خود دست می‌یابند. نتیجه عملکرد گروه‌های جهادی سلفی در راستای اهداف و برنامه‌های آمریکا قابل تحلیل است. نمونه تاریخی این افراد خوارج هستند. آنها علی‌رغم اینکه در سیره

فردی پایبند به مناسک دین بودند و خود را اهل جهاد و مبارزه می‌دانستند، ولی خروجی رفتار آنها در راستای اهداف معاویه بود.^۱



۱. برای مطالعه بیشتر در این مورد به مصاحبه دکتر هادی معصومی زارع با پایگاه تخصصی وهابیت‌پژوهی و جریان‌های سلفی، با عنوان «داعش بدون روتوش» (۱۳۹۸/۱۱/۲۴) مراجعه کنید:

<https://alwahabiyah.com/fa/Discussion/View/135855>



